

## تاریخ ترجمه در ایران (۲)

عبدالحسین آذرنگ

### وضع مبهم ترجمه در عصر سلوکیان

پس از مرگ اسکندر مقدونی در ۳۲۲ ق م، سرزمین‌هایی که سپاهیان او فتح کرده بودند به اندازه‌ای پهناور بود که اداره آن‌ها از مرکزی واحد و به صورت متمرکز امکان‌پذیر نبود. به ناگزیر این سرزمین‌ها را چند پاره کردند و پاره‌ای که ایران زمین در آن قرار می‌گرفت، به یکی از سرداران اسکندر به نام سلوکوس سپرده شد. او از ۳۱۲ تا ۲۸۰ ق م بر ایران حکومت کرد و سلسله‌ای که به نام سلوکیان نامیده می‌شود، تا حدود ۲۵۰ ق م، یعنی نزدیک به سه ربع قرن بر ایران زمین سلطه نظامی و سیاسی داشت، تا آنکه اشکانیان/ پارتیان بر آنان شوریدند و به تسلطشان پایان دادند.

اطلاعات بازمانده درباره عصر سلوکیان بسیار اندک است، و به ویژه از وضعیت فرهنگی ایران در آن عصر، آگاهی بسیار اندکی داریم. بر پایه آنچه به دوره‌های پس از سلوکیان انتقال یافته است، می‌توان حکم کرد که یورش اسکندر به ایران و حکومت جانشینان او به مدت بیش از ۷۰ سال، بهره فرهنگی نصیب ایران نکرده است، آن هم به رغم همه کوشش‌های فرمانروایان سلوکی برای ترویج زبان و فرهنگ یونانی در قلمرو متصرفات خود.

در حکومت سلوکیان، مسئولیت‌های مالی و نظامی به مقدونیان و یونانیان سپرده می‌شد، و کارهای اداری را به بومیان می‌سپردند. سلوکیان شهرهای تازه‌ای ساختند و شهرهای ویران شده را بازسازی کردند. ظاهراً در قلمرو ایران و سرزمین‌های مجاور ۷۰ شهر تازه تأسیس کردند. مجتمع‌های بزرگی به وجود آوردند که غیرمقدونیان و غیریونانیان در آنها اجازه سکونت نداشتند. در مجتمع‌های شهری زبان رسمی یونانی بود. بیرون از مجتمع‌ها به زبان‌های پارسی و آرامی تکلم می‌شد. از این رو به ناگزیر

پدیده چندزبانی در جامعه آن روز ایران ظهور کرد و فرهنگ تازه‌ای شکل گرفت. شماری از مقدونیان و یونانیان با زنان بومی ازدواج کردند. حتی گفته شده است که برخی از آنان را وادار می‌کردند با زنان بومی ازدواج کنند. این سیاست در هم‌آمیزی اجباری، هدفی جز تحکیم سلطه و ترویج زبان و فرهنگ یونانی نداشت ( نک: میر احمدی، ۱۳۹۰، ص ۵۶۱-۵۶۷).

زبان یونانی به عنوان زبان دربار و دیوان و زبان میانجی در مراودات و مبادلات به کار گرفته شد. سلوکیان از همه امکانات خود استفاده کردند تا مناسبات سرزمین‌های تحت تصرف را با یونان و روم گسترش دهند. داد و ستد خارجی طبعاً به ترویج زبان یونانی دامن می‌زد، و ترویج زبان هم ترویج فرهنگ را به همراه داشت. آنچه به نام یونانی مآبی (هلنیسم) معروف است، همین پدیده ترویج زبان و فرهنگ یونانی، یونانی کردن یا یونانی شدن سرزمین‌های فتح شده، یا گرایش‌های اختیاری در پذیرش فرهنگ یونانی در عصر پسا اسکندری است. اما تأثیر روند یونانی مآبی بر ترجمه نکته‌ای است که اطلاعات ما درباره آن بسیار ناچیز است.

شماری از خاندان‌های ایرانی صاحب قدرت و ثروت، زبان یونانی آموختند و به تدریج با جنبه‌هایی از فرهنگ یونانی آشنا شدند. نشانه‌هایی از این آشنایی در دوره بعد، در عصر اشکانیان دیده شده است، اما اثری که بر این آشنایی دلالت کند و به عصر سلوکیان متعلق باشد، تاکنون به دست نیامده است. نیز نمی‌دانیم که جامعه ایرانی آن عصر تا چه حد با زبان و فرهنگ یونانی آشنایی یافته، و این آشنایی احتمالی تا چه اندازه بر شیوه زندگی جامعه تأثیر گذاشته است. فرهنگ ایرانی این توان را داشت که عنصرهای فرهنگی دیگر را، عنصرهایی که به هر علتی به آن راه یافته بود، در خود جذب و حتی مستحیل کند. اسکندر مقدونی، سردار جنگجویی که به ایران و به سرزمین‌های بسیاری لشکر کشیده و قصد فتح و ظفر و جهان‌گشایی و دست یافتن به خزاین داشته، در ادب فارسی، در اسکندرنامه‌ها، در قصه‌های عامیانه، به شخصیتی کاملاً متفاوت تبدیل شده است. گاه او را با افسانه‌های تاریخی و باورهای مذهبی چنان درآمیخته‌اند که پس از غوطه‌وری در فرهنگ ایرانی، در قالب شخصیت دیگری، شخصیتی کاملاً ایرانی شده، سر برآورده است. از این رو می‌توان حدس زد که با آنچه

به اسکندر، جانشینان او و فرهنگ وابسته به آنان مربوط بوده است، همین کار را کرده باشند (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: صفوی، ۱۳۶۴، صفحات مختلف).

باری، جامعه ایران، یا دست کم نخبگان ایرانی، در آن سه ربع قرن حکومت سلوکیان، و پس از آشنایی با زبان و فرهنگ یونانی، چرا از میراث فکری و فرهنگی غنی یونان بهره‌ای برنگرفت؟ چرا از میراث فرهنگی خود چیزی به آن فرهنگ انتقال نداد؟ چرا نشانه‌ای از داد و ستد فکری و فرهنگی در آن دوره دیده نمی‌شود؟ آیا به این پرسش‌ها می‌توان بر پایه این فرضیه پاسخ داد که: جامعه ناآرام و خشمگین در کشور اشغال شده، سلوکیان را به سان تجاوزگران می‌دید، و آن‌ها را با هر آنچه به آن‌ها مربوط می‌شد، از جمله زبان و فرهنگشان، حتی اگر آنان حامل فرهنگ و اندیشه یونانی هم بودند، از خود دور می‌کرد، و آن دسته از عناصری را به دلایلی دور نمی‌کرد، به فرهنگ خود راه می‌داد و در آن حل می‌کرد؟ در حالت رویارویی و تخاصم دو فرهنگ، نمی‌توان تفاهم، گفت و گو و تبادل فرهنگی انتظار داشت. ایرانیان با ارتش مسلح به فرهنگ یونانی و با رویه نظامی یونان رو به رو شده بودند، نه با جنبه‌های فکری آن. همچنان که ایران در عصر قاجار با رویه نظامی مدرنیته و با ارتش مجهز به فن‌آوری جدید روسیه تزاری رو به رو شد، نه با جنبه‌های فکری، هنری یا معنوی مدرنیته. در همین دوره، ایران برای دفاع از خود به تجهیز نظامی و تسلیحات جدید روی آورد، نه به آنچه در پس مدرنیته پنهان بود و به اقتضای جهان در عصر جدید، از همه مرزها، چه سیاسی و چه فرهنگی می‌گذشت.

در نوشته‌های تاریخدانانی که درباره عصر سلوکیان نوشته‌اند، شاید بتوان این فرضیه را به صورت‌های آشکار و پنهان در پس تفسیرهای تاریخی آنان دید. اما این فرضیه چه برای اثبات و چه برای رد، به مطالعات گسترده‌تر و شواهد بسیار بیش‌تری نیاز دارد. در واقع، ترجمه می‌تواند به سان پلی باشد که پایه‌های آن در دو اقلیم و بر دو شالوده فرهنگی قرار گیرد و امکان ارتباط، انتقال، داد و ستد و انواع مبادلات را فراهم سازد. میل و توان پذیرش شالوده‌هاست که امکان مبادله را فراهم می‌آورد. نشانه‌ای از میل و توان پذیرش فرهنگی در جامعه ایران عصر سلوکی دیده نمی‌شود. شاید علت‌یابی این نکته بتواند به پرسش‌هایی که یاد شد پاسخ بدهد.

### ترجمه در عصر اشکانیان/ پارتیان

عصر اشکانیان/ پارتیان از حدود ۲۵۰ ق م تا حوالی ۲۲۶ م، نزدیک به ۵ قرن دوام داشت. درباره این ۵ قرن هم اطلاعات ما بسیار اندک است، زیرا سلسله پس از پارتیان به سبب عداوتی که با این سلسله داشته و تا جایی که می توانسته است آثار بازمانده از آن را نابود کرده است. بر پایه اطلاعات تاریخی، مهرداد اول اشکانی (حکومت: ۱۷۱؟- ۱۳۷/۱۳۸ ق م)، با سپاهیانی که گرد آورده بود، سلوکیان را از ایران بیرون راند. اشکانیان زمانی به قدرت دست یافتند که زبان و فرهنگ یونانی بر منطقه وسیعی حاکم شده بود. متخصصانی که می توانستند سررشته کارها را در زمینه های مختلف به دست بگیرند، یونانی و یونانی زبان بودند. به گفته احسان یارشاطر، حاکمان جدید ایران برای برطرف کردن نگرانی ها و جلب کردن همکاری عناصر یونانی، لقب "دوستدار یونان" را بر سکه هایی که ضرب کردند، گنجاندند، اما به تدریج و با تثبیت حکومت، این وابستگی کاهش یافت، و یکی از نشانه های کاهش وابستگی، به کاربردن زبان و خط آرامی به جای زبان و خط یونانی بوده است (یارشاطر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۳).

اشکانیان پس از تحکیم قدرت خود، زبان پهلوی اشکانی را زبان رسمی قرار دادند، اما زبان های دیگری هم برای کاربردهای دیگر در کشور رایج بود. برای مثال، زبان بابلی که بازرگانان در مسیرهای تجارتي و به قصد داد و ستد کالا به کار می بردند، یا برای تجارت با سرزمین های یونانی زبان از زبان یونانی استفاده می کردند. البته دانستن یک زبان دیگر، به ویژه زبان میانجی، همواره از ضروریات بازرگانی خارجی بوده است. اما دانستن زبان میانجی، بیشتر در حد رفع نیاز بود، گو اینکه از آن همه بازرگانان و دلالتان و عاملان دیگر داد و ستد که دو یا چند زبان می دانستند، اثری بر جای نمانده است که اکنون به مطالعات ما درباره ترجمه یا بررسی های پژوهشی دیگر کمک کند.

گفته شده است که شماری از اشراف زادگان اشکانی و درباریان آن روزگار زبان یونانی خوب می دانستند. گویا ادبیات یونانی در دربار اشکانی جایی داشته و نماینده های یونانی به زبان یونانی در دربار اجرا می شده است. ارد اول (حکومت: ۵۷- ۳۶/۳۷ ق م) زبان یونانی می دانسته، و گویا حتی به این زبان صحبت می کرده است (میراحمدی، ۱۳۹۰، ص ۵۹۲). پلوتارخوس (= پلوتارک، ۴۶-ح ۱۲۰م)، تاریخ نگار یونانی در کتاب

سرگذشت مردان نامی، اثر معروفش آورده است که ارد در ایام اقامتش در ارمنستان، نمایش‌های یونانی را به زبان اصلی می‌دید. بعدها که اشکانیان دامنه قدرت و نفوذشان را گسترش دادند، امپراتوری اشکانی شکل گرفت و با امپراتوری روم هم‌مرز و هر چند گاه در جنگ و صلح شد، دانستن زبان لاتینی برای کسانی که ناگزیر به مذاکره با رومیان بودند، اجتناب‌ناپذیر بود. گفته شده است که شاهان اشکانی افزون بر یونانی، یا زبان لاتینی می‌آموختند یا با این زبان آشنا می‌شدند. آنها در گفت و گو با رومیان به لاتینی سخن می‌گفتند. شماری از شاهزادگان اشکانی برای مدتی در شهر رم زندگی کردند و به ناگزیر با زبان لاتینی و فرهنگ رومی آشنا شدند. برخی از سران کشور و شاهزادگان و اشراف‌زادگان اشکانی امکان آموختن زبان‌های یونانی و لاتینی را داشتند. سورن، سردار معروف اشکانی، به لاتینی سخن می‌گفت (رجبی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۱۷). با این حال، آشنایی با این زبان‌ها در دربار اشکانی و پیرامون آن، که در گزارش‌های تاریخ‌نگاران آمده است، حاصلی مکتوب نداشته و چیزی از آن به دست ما نرسیده است. نیز شواهد نشان نمی‌دهد که زبان یونانی و لاتینی به درون جامعه ایران و به میان مردم رفته باشد.

زبان رایج در عصر اشکانی، پهلوی اشکانی یا پارتی بود، اما از این زبان و تا این زمان نوشته‌ای ادبی، حتی نوشته‌ای دینی، به دست ما نرسیده است. آثار بسیار اندکی را که از مهلکه نابودی نجات یافته و بر آن‌ها نوشته‌هایی بر جای مانده است، بیش از چند کتیبه، چند چرم نوشته، شماری سفالینه و کوزه و خمره و تعدادی سکه و مهر و جواهرات نیست.

برخی کتیبه‌ها دو زبانه است، از جمله کتیبه‌ای متعلق به بلاش چهارم (حکومت: ۱۹۱-۲۰۹ م) بر تندیس مفرغین و بر تندیس سنگی به زبان پهلوی اشکانی با ترجمه یونانی. در کردستان ایران چرم‌نوشته‌هایی یافت شده است که یکی به زبان پهلوی اشکانی و دیگری به یونانی است. بر سفالینه‌ها، کوزه‌ها و خمره‌ها نام‌های کسان و جاینام‌ها به زبان و خط پهلوی اشکانی نوشته شده است. بر سکه‌ها و مهرها و جواهرات هم نام‌هایی به این زبان دیده می‌شود، اما این آثار بازمانده به قدری اندک و واژه‌های به کار رفته در آن‌ها به اندازه‌ای محدود است که درباره کاربرد زبان در دوره آنها و چگونگی ترجمه در همان دوره نظریه‌ای نمی‌توان پروراند.

زبانی که در دستگاه دیوانی اشکانیان در آغاز به کار می‌رفت، زبان آرامی بود. از حدود نیمه سده یکم ق م، یعنی تقریباً پس از گذشتن دو قرن از تأسیس سلسله، خط پهلوی اشکانی (پارتی) بر اساس خط آرامی ساخته شد. این خط را از راست به چپ، به عکس خط پارسی باستان، می‌نوشتند. خط پهلوی اشکانی پس از رواج جای خط آرامی و خط یونانی را گرفت. اسناد و مکاتباتی را که به زبان آرامی، و نیز مدتی هم به یونانی می‌نوشتند، از حدود همان زمان به پهلوی اشکانی نوشتند. با این حال، زبان‌ها و خط‌های آرامی و یونانی به کار می‌رفت، ترجمه از این زبان‌ها به هم در برخی نقاط امپراتوری ایران رایج بود. با این همه، از این گونه ترجمه‌ها که خبرش به ما رسیده، و از جامعه چند زبانه اشکانی، پیشینه‌ای کتبی هنوز یافت نشده است، جز همان ترجمه‌های بسیار کوتاه که به آن اشاره شد.

به گفته پرویز رجبی، ایران پژوه، اشکانیان کم‌فرهنگ نبودند، اما به نوشتن گرایشی نداشتند (همو، ج ۴، ص ۲۲۴)؛ گو اینکه سرچشمه بسیاری از اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی از عصر اشکانیان است (همو، ج ۴، ص ۲۳۱). فراتر از این‌ها، منشأ اصلی روایت شاهنامه فردوسی را در عصر اشکانیان سراغ گرفته‌اند. بخشی از ادبیات متعلق به عصر پس از اشکانیان، پرورده دوره اشکانی است، ادبیاتی بسیار غنی که نگرش و آگاهی ادبی در آن به خوبی پیداست. شفاهی بودن ادبیات اشکانی را به معنای فقدان ادبیات در آن دوره نیست.

بر پایه پژوهش‌های خاورشناسان، برخی از متن‌های مانوی به زبان سغدی از زبان پهلوی اشکانی ترجمه شده است. زبان سغدی، که پشتوانه ادبی در خور توجهی دارد، به مدت چند قرن به منزله زبان ارتباطی در آسیای میانه بود. از جمله با ارزش‌ترین و مهم‌ترین آثار مانوی به زبان سغدی چند قصه است که به این زبان ترجمه شده است. متن‌های ترجمه شده از زبان سریانی به سغدی، در ویرانه‌های صومعه‌ای یافت شده است. بر این اساس، احتمال بسیار دارد که در آن عصر آثار دیگری به زبان‌های دیگری هم ترجمه شده باشد. البته تاکنون اثری به دست نیامده است که احتمال را به یقین تبدیل کند. مانویان که دست به فعالیت گسترده‌ای زده بودند و اندیشه و اعتقادشان را مجدانه و در منطقه وسیعی تبلیغ می‌کردند، به اهمیت و کاربرد ترجمه پی برده بودند.

حتی آن‌ها موجب شدند که چینیان با برخی مفاهیم و مقولات ریاضی و نجومی آشنا شوند که در ایران زمین پرورانده شده بود (یارشاطر، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷-۲۰۸). انتقال دانش از زبانی به زبان دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر، بدون ترجمه امکان‌پذیر نیست. مانویان در عصر پس از اشکانیان هم از زبان پهلوی اشکانی به عنوان یکی از زبان‌های تبلیغات کیش خود استفاده می‌کردند. به همین علت، آموزه‌ای مانوی به چند زبان، از جمله به پهلوی اشکانی ترجمه می‌شد. اما به رغم این اطلاع که منابع تاریخی آن را تأیید می‌کند، از این ترجمه‌ها حتی یک نمونه یافت نشده و به دست ما نرسیده است.

نهال تجدد، چین‌شناس، درباره ترجمه‌های بودایی در عصر اشکانیان بررسی‌ها و یافته‌هایی دارد که اشاره به آن‌ها می‌تواند روشنگر باشد. او می‌گوید نخستین پرستش‌گاه‌های بودایی از سده ۳ ق م در قندهار ساخته شد. اقوام ایرانی هم در قندهار زندگی می‌کردند. بودایی‌های قندهار سبب شدند که متن‌های بودایی به چند زبان، از جمله به زبان پهلوی اشکانی ترجمه شود. ایرانیانی که به آئین بودا گرویده بودند، متن‌های بودایی را به زبان چینی ترجمه کردند. از این رو، نخستین مترجمان آئین بودایی در چین، نه چینی بودند و نه هندی، بلکه ایرانی اشکانی یا سغدیانی بودند که زبان‌های سنسکریت و چینی می‌دانستند، و از سنسکریت به چینی ترجمه می‌کردند. به گفته نهال تجدد، ترجمه متن‌های بودایی به چینی از سده ۲ م آغاز شد. مترجمان ایرانی، گذشته از ترجمه، مبحث‌های بودایی را تدریس و تفسیر هم می‌کردند. آن شی گائو (آن شی = ارشک) نخستین مترجم و ترویج‌گر آئین بودا در چین، شاهزاده‌ای اشکانی بود. او بر دانش‌های مختلف تسلط یافته، و زبان چینی را هم به خوبی آموخته بود. متن‌های بودایی را با تسلط لازم به چینی ترجمه می‌کرد. تعداد ۵۵ ترجمه را به نام او ثبت کرده‌اند. مترجم معروف دیگر، آن سو آن بود که در ۱۸۱ م از سرزمین اشکانیان به چین رفت، در آنجا بودایی شد، زبان چینی را خوب آموخت و متن‌های بودایی را از زبان سنسکریت به چینی ترجمه کرد (برای تفصیل مطلب در این باره، نک: تجدد، ۱۳۷۹، ص ۳۶۷-۳۷۲).

## منابع:

- تجدد، نهال، "نخستین مترجمان آئین بودا در چین"، *ایران نامه*، سال ۱۸، ش ۴ (پائیز ۱۳۷۹).
- تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، ۱۳۷۶.
- رجبی، پرویز، *هزاره‌های گمشده*، تهران، توس، ۱۳۸۱، ج ۴: اشکانیان/ پارت‌ها.
- رضائی باغ بیدی، حسن، *تاریخ زبان‌های ایرانی*، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸.
- صفوی، حسن، *اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مورانو، انریکو، "ترجمه‌ای از کتیبه دوزبانه یونانی - پارتی"، ترجمه حسن رضائی باغ بیدی، *مجله زبان‌شناسی*، سال ۹، ش ۲ (۱۳۷۱۹).
- یارشاطر، احسان، "مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام"، *ایران نامه*، سال ۱۷، ش ۲ (بهار ۱۳۷۸).

"Arsacids", in: *Encyclopedia Iranica*, 1986, vol. 2, pp. 525-546.

Briant, P., "Alexander The Great", in: *Encyclopedia Iranica*, 1985, vol. 1, pp., 827-30.

Hanaway, W., "Eskandarnama", in: *Encyclopedia Iranica*, 1998, vol. 8, pp., 609-612.

\*\*\*\*\*